

یا من انجذب الی الملکوت و شرب الکأس الّتی مزاجها کافور ...

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



از الواح حضرت عبدالبهاء - بر اساس نسخه موجود در "کتابخانه آثار بهائی" در مرکز جهانی بهائی

- شماره ۱۱۸۹

هو الأبهی

یا من انجذب الی الملکوت و شرب الکأس الّتی مزاجها کافور در این ایام که فیوضات ملکوت ابهی جبروت غیب و شهود را احاطه نموده است و تجلیات مجلیّ طور از سماء غیب چون غیث هاطل متتابع گشته و بحر اعظم امواجش از عالم پنهان بساحل امکان پیوسته و انوار بخشایش جمال ابهی از جمیع جهات تاییده و صبح امید بانوار توحید دمیده باید همّتی نمود و در آستان الهی خدمتی بنمود در این فضای رحمانی پروازی کرد و در این بزم یزدانی آغاز ساز و نوازی نمود نمودت جمودت آرد و سکوت سبب هبوط گردد و خاموشی فراموشی آرد و صبر و قرار نسیان و اغرار ایراث کند پس شب و روز آتی آرامی مجو بلکه در جنت ابهی کامیابی خواه و دقیقه‌ئی راحت جان و عافیت روان و مسرت وجدان مطلب بلکه سرور الهی را در مشقات و احزان عوالم جسمانی بجو و لذت روحانی را در زحمت این عالم فانی بین شهد و شکر را در تلخی زهر مکرر بدان و نیش بلایا را مرادف نوش عطایا بین و حسیض ذلت را در وفای بجمال قدم اوج عزّت شمار و هبوط را عین صعود بدان و ممت را جوهر حیات یقین کن و آنچه در الواح الهی ذکر حکمت است مقصود اینست که در امور اتقان شود و در هر امری بوسائط کامله و مناسب زمان و مکان تشبّث شود تا مریض معالجه بقاعده گردد و علیل مداوا بنوع موافق شود نه اینکه بکلیّی از معالجه و مداوا دست کشیده شود هیکل امکان مریض است و جسم کیهان علیل اگر طیب و پرستار بکلیّی ترک علاج و دوا نمایند بکلیّی مهمل و معطل گردد بلکه بمرض موت مبتلا شود حکایت شمعون صفا را ملاحظه باید نمود دو نفر از حواریون حضرت روح بجهت تبلیغ امر الله بشهر انطاکیه رفتند بجزرد ورود بنای وعظ و بیان نمودند اهالی چون بکلیّی از مسائل الهی بیخبر بودند جزع و فزع نمودند این جزع و فزع منتج حبس و زجر شد و بهیچوجه نفوس از تفصیل خبر نیافته راه معاشرت و الفت مقطوع گشت و چون این خبر به شمعون صفا رسید عزم آن دیار نمود و چون وارد شد اول بمعاشرت و الفت پرداخت تا با سران و سروران نزد محبت باخت بزهد و ورع و تقوی و بیان و تبیان و فضائل و خصائل عالم انسان در مدتی قلیله شهرت یافت تا آنکه با سلطان آن مملکت آشنا گشت و چون ملک مذکور نهایت اعتماد و اعتقاد را در حق او حاصل نمود شبی بمناسبتی ذکر حواریین شد پادشاه ذکر نمود که دو نفر از جاهلان بیخردان چندی پیش وارد این شهر شدند و بنای حرفهای فساد گذاشتند لهذا آنها را گرفته اسیر غل و زنجیر نمودیم حضرت شمعون اظهار میل بملاقات ایشان نمود احضار کردند بمقتضای حکمت تجاهل فرمود و سؤال کردند



ORIGINAL

که شما کیستید و از کجا آمده‌اید در جواب گفتند که ما بندگان حضرت روح الله هستیم و از اورشلیم می‌آئیم سؤال از حضرت روح نمود که او کیست گفتند موعود توریة و مقصود جمیع عباد بعد بنوع معارض از جزئی و کلی مسائل سؤال نمود و مجادله کرد و از نفس سؤال می‌فهماند که چه جواب بدهید مختصر اینست که شباهت قوم را فرداً فرداً ذکر نمود و جواب دادند گاهی بعضی را قبول مینمود و بعضی را مشکلات بیان میکرد که ملتفت نشوند که او هم از آنهاست خلاصه چند شب بر این منوال بسؤال و جواب گذراند گاهی مجادله و گهی مصادقه و دمی مباحثه و وقتی محاوره می‌فرمود تا جمیع حاضرین از اس مطالب الهیه باخبر شدند و آنچه شباهت داشتند زائل شد در لیلۀ اخیره گفت که حقیقتش اینست که آنچه گفتند صحیح است و جمیع تصدیق نمودند آنوقت فهمیدند که این ثالث نیز رفیق آن اثنین است این است که در آیه مبارکه می‌فرماید فعزّناهما بثالث

باری مقصود از حکمت این است که انسان باید بنوع موافقی که در قلوب تأثیر نماید و نفوس ادراک کند تبلیغ امر الله نموده و نماید نه آنکه سکون و سکوت یافت عندلیب هزارآواز اگر ساز نغمه‌ئی ننماید صعوه لال است و بلبل گلزار معانی اگر ترانه‌ئی نسازد عصفور ابکم بی پر و بال است حمامه گلشن اسرار اگر تغردی نفرماید چون غراب گلخن نمودار گردد و طاوس فردوس بقا اگر جلوه‌ئی نفرماید چون زاغ خرابه‌زار فناست اگر از طیور حدائق قدسی بال و پری زن و اگر از عندلیبان ریاض حضرت انسی آغاز راز و آهنگی نما و اگر از عاشقان جمال کبریائی آه و فغانی بکن و اگر از آشفته‌گان روی دلبری ناله و فریادی برآر تا زلزله در ارکان عالم اندازی و آتش بجان بنی‌آدم زنی و جمیع عاشقان و مشتاقانرا مست و مدهوش نموده در این جنت ابهی علم عزّت قدیمه افزای و بآنچه منتهی آمال مقربین و نهایت آرزوی مخلصین است فائز شوی و البهآء علیک

عبدالبهاء ع